

نیست، راست می‌گوید یا دروغ. این خبرچین می‌تواند به‌نوعی خود آقای حجازی‌فر هم باشد؛ او هم دارد همین کار را می‌کند، هم برای این طرف و هم برای آن طرف خبر می‌برد و معلوم نیست این خبرها راست است یا دروغ. هر دو ماهیت کلاغ‌گونه دارند؛ یعنی نمی‌شود به آنها اطمینان کرد. حتی آقای حجازی‌فر هم در برابر همسرش وفادار نیست و همین هم ماهیتی کلاغ‌گونه و غیرقابل اطمینان دارد. برداشت من این است که این اسم بیشتر به همین سمت اشاره دارد تا بحث مرگ، شوم‌بودن یا نحس‌بودن که در شعر معروف ادگار آلن پو مطرح است.



حسام فروزان
منتقد سینما:

«کلاغ»؛ زیر سایه توقعات مهدویان کم آورده است

«کلاغ» اثری است که در ژانر عاشقانه، سیاسی و امنیتی ساخته شده است. به نظر شما این سریال تا به‌اینجای کار تا چه اندازه موفق عمل کرده است؟

روایتی من با این سریال، به‌دلیل توقعی است که آقای مهدویان با آثار قبلی‌اش ایجاد کرده است. معمولاً کارهای او کنجکاوی‌برانگیز است و مخاطب دنبال می‌کند تا ببیند این‌بار چه کرده است؛ به همین دلیل توقع‌ها را هم بالا برده است. به‌خصوص در این ژانر، یعنی ژانر سیاسی و تاریخی، آثاری مانند «ماجرای نیمروز» یا سریال «زخم کاری» توجه زیادی برانگیخته‌اند و همین باعث می‌شود توقع از او بالا باشد.

«کلاغ» را که من دیدم، راستش نمی‌توانم بگویم گام روبه جلویی برای مهدویان و تیمش محسوب می‌شود؛ گاهی حتی از استانداردهای خودش هم پایین‌تر است. آن فضا سازی تاریخی و سیاسی که معمولاً در آثارش انجام می‌دهد، اینجا هم وجود دارد. اما تعلیق، کشش و جذابیتی که آدم از چنین قصه‌ای (یعنی قصه‌ای جاسوسی، امنیتی و عاشقانه) انتظار دارد، تا اینجا که حدود شش قسمت از آن پخش شده، چندان دیده نمی‌شود. خیلی بخش‌ها حتی داستان‌کنند بوده، ریتم افت کرده و صحنه‌ها کش آمده‌اند بدون اینکه اطلاعات تازه‌ای اضافه شود یا داستان پیش برود. اینها را بعد از ساختن چند سریال دیگر، آدم از این تیم انتظار ندارد.

به نظر شما این کند بودن ریتم سریال بیشتر به فیلم‌نامه برمی‌گردد یا بازی بازیگران هم در آن دخیل است؟

فکر می‌کنم بیشتر به سناریو و نوع روایت برمی‌گردد. ببینید، قصه اقتباسی از یک رمان ترکی است و البته قصه‌ای آشناست؛ رابطه‌ی عاشقانه‌ی یک مأمور با سوژه‌اش. این موضوع را به‌نوعی در سریال «تاسیان» هم داشتیم. با اینکه قصه برای مخاطب تکراری است، می‌تواند با روایتی جذاب و پرداختی متفاوت بهتر از آب دربیاید. من در اینجا مشکل را بیشتر از سناریو می‌دانم؛ عدم انسجام روایت. یعنی بعد از شش قسمت، خط روایی در بعضی جاها مبهم و سردرگم است؛ انگیزه‌ی شخصیت‌ها برآیند روشن نیست، شخصیت‌ها را کامل نمی‌شناسیم و با آنها همذات‌پنداری نمی‌کنیم. آن همدلی که باید ایجاد شود، شکل نگرفته است. شخصیت‌پردازی ناقص است و بخش عمده‌ای از ضعف سریال به همین برمی‌گردد.

بازی هادی حجازی‌فر معمولاً خوب است؛ او هم اینجا سعی کرده شخصیتی پیچیده و دارای لایه‌های پنهان را نشان دهد. بازی‌ها هم، به‌جز هادی حجازی‌فر و فکر می‌کنم محسن قصابیان که آن هم معمولاً خوب است، چندان شاهکار نیستند. این هم می‌تواند یکی از ضعف‌های کار باشد.

از نظر کیفیت فنی مثل فیلم‌برداری، نورپردازی و صحنه‌های اکشن سریال در حد استاندارد و خوب است؛ در واقع حرفه‌ای است. اما انتظار ما از این مجموعه بیشتر از این‌هاست، همان‌طور که درباره‌ی بازی‌ها هم همین‌طور است.

مدتی است در سریال‌هایی که در پلتفرم‌های نمایش خانگی پخش می‌شوند، موضوعاتی مثل عشق‌های ممنوعه یا خیانت تکرار می‌شود و انگار به یک فرمول تکراری تبدیل شده است. به نظر شما این محوریت یا فرمول تکراری در «کلاغ» هم وجود دارد؟

بله، می‌توانیم این تکرار را ببینیم، به‌خصوص وقتی سریالی موفق می‌شود، بقیه هم می‌آیند و همان فرمول را تکرار می‌کنند. مثلاً «تاسیان» در این زمینه جذابیت داشت؛ عشق میان آن دو شخصیت جالب بود و در فضای مجازی هم درباره‌اش بحث شد. این سریال هم انگار به‌نوعی پاسخی به آن است یا از همان موضوع استفاده می‌کند. اگر این موضوع به‌صورت کلیشه‌ای دربیاید، همان ضعف سریال‌ها می‌شود؛ اما اگر پرداخت و نگاه متفاوتی داشته باشد، می‌تواند نقطه‌قوت باشد. من در اینجا هنوز چیز خاصی ندیده‌ام که پرداختش متفاوت باشد؛ شاید در ادامه چیز خاصی ببینیم، مثلاً چرخشی ناگهانی در داستان. فعلاً در حد همین کلیشه‌های معمول بوده که کاملاً قابل پیش‌بینی است؛ یعنی تماشاگر عادی هم می‌تواند حدس بزند این داستان به کجا می‌رسد.



محمدتقی زاده
منتقد سینما:

«کلاغ»؛ بیش از آنکه دچار تعلیق باشد، دچار تعویق شده

با توجه به کارنامه محمدحسین مهدویان و تجربه‌های موفق و البته پرحاشیه او در سال‌های اخیر، نخستین مواجهه شما با سریال «کلاغ» چگونه بود و این اثر در آغاز چه تصویری برای شما ترسیم کرد؟

در مورد سریال «کلاغ» باید بگویم که اکنون چند قسمت از آن منتشر شده است. در نخستین مواجهه، به نظر من «کلاغ» سریالی کنجکاوی‌برانگیز بود؛ اثری که پیش از هر چیز نام محمدحسین مهدویان را با خود یدک می‌کشد. او یکی از کارگردانان مؤلف، خوش‌آهنگ و خلاق سینمای ایران است که در ابتدای مسیر حرفه‌ای خود عملکرد بسیار خوبی داشت، اما به نظر من بعدها وارد برخی مناسبات حاشیه‌ای شد. برخی اسپانسرینگ‌ها، تبلیغات و حضور برندها باعث شد تا کیفیت آثارش تا حدی تغییر کند. علاوه بر این، همچنان بحث مردمی بودن یا حاکمیتی بودن محمدحسین مهدویان مطرح است و او هنوز نتوانسته خود را از این برچسب جدا کند.

در هر حال، محمدحسین مهدویان بیش از هر چیز با «ایستاده در غبار» در ذهن مخاطبان شناخته می‌شود؛ اثری که هنوز هم اگر بهترین فیلم سینمای دفاع مقدس نباشد، بدون تردید یکی از بهترین آثار این ژانر به شمار می‌رود. این در حالی است که می‌دانیم آثار سینمایی، سریال‌ها و مستندهای بسیاری در حوزه دفاع مقدس ساخته شده و اساساً ژانر دفاع مقدس توسط نظریه‌پردازان سینمای ایران بنیان نهاده شده است. با این حال، اینکه فیلمی ساخته شود که بعدها سریالی نیز از دل آن بیرون آمد و تا این اندازه تکان‌دهنده، متفاوت و تأثیرگذار باشد و یکی از چهره‌های شاخص، یعنی حاج احمد متوسلیمان، را به تصویر بکشد، اتفاق مهمی بود.

البته این تنها موفقیت محمدحسین مهدویان نبود و پس از آن شاهد سریال بسیار پرمخاطب «زخم کاری» بودیم. اما هرچه زمان گذشت، «زخم کاری» نیز مانند کارنامه خود مهدویان دچار افول شد. هرچقدر فصل نخست این سریال پرطرفدار بود، فصل‌های دوم و سوم همان قدر صدای منتقدان و حتی مخاطبان عادی رادارآمد. بنابراین،

این پیشینه همان چیزی بود که در نخستین مواجهه با سریال «کلاغ» با آن روبه‌رو بودیم؛ سریالی از محمدحسین مهدویان که با توجه به کارنامه او و نکاتی که اشاره کردم، از همان ابتدا اثری کنجکاوی‌برانگیز برای مخاطب بود.

پس از انتشار چندین قسمت، این سریال تا چه اندازه توانسته انتظارات مخاطبان را برآورده کند و ارزیابی شما از روایت، ریتم و تجربه تازه محمدحسین مهدویان در این اثر چیست؟

پس از تماشای سریال «کلاغ»، به نظر من مخاطبان به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته همچنان سریال را دنبال می‌کنند، اما به‌نظم برای بسیاری از مخاطبان، این اثر آن‌گونه که انتظار می‌رفت ظاهر نشد. «کلاغ» سریالی با ریتمی کند است و بسیار آرام پیش می‌رود. از این جهت، برای من همچنان جذاب است، چراکه تجربه‌ی متفاوت محسوب می‌شود. هرچند این اثر برخی از امان‌ها و امضاهای محمدحسین مهدویان را با خود دارد، اما در مجموع تجربه متفاوتی است که او در قالب یک مجموعه نمایشی جاسوسی، امنیتی و عاشقانه دنبال می‌کند.

بنابراین، برای من «کلاغ» بیش از آنکه یک سریال معمولی باشد، یک مجموعه تجربی است و با همین نگاه آن را تماشا می‌کنم. به همین دلیل، تا حدی برای سازنده آن اغماض قائل هستم، زیرا نکات مثبتی در آن وجود دارد که مرا جذب می‌کند. منظورم از تجربی بودن، حرفه‌ای نبودن اثر نیست، بلکه این است که مهدویان در حال تجربه کردن فضایی جدید است. او از آثار دفاع مقدس به آثار اجتماعی و عاشقانه رسیده، سپس سراغ آثار معمایی و جاسوسی آمده و حتی تجربه کم‌دی «شیشلیک» را نیز داشته که اکران نشد. اکنون نیز به نظر من یک عاشقانه تجربی را ساخته و این تجربه از این منظر قابل توجه است.

اما این روند به جایی رسیده که سریال، بیش از آنکه دچار تعلیق شود، دچار تعویق شده است. به جای آنکه کشش دراماتیکی برای مخاطب ایجاد کند، نوعی معطل ماندن را به او القا می‌کند؛ مخاطب را مدام منتظر نگه می‌دارد، بدون آنکه به اصطلاح «دانه بپاشد» یا گره افکنی مشخصی انجام دهد. تنها برخی عناصر را کنار هم می‌چیند.

یکی از نکات مثبت سریال که به نظر من بسیار قابل توجه است، توجه محمدحسین مهدویان به فضا سازی است. احساس می‌کنم او از «مرد بازنده» و حالا در «کلاغ» بیش از گذشته به خلق فضایی متناسب با تم داستان توجه کرده است. وجوه بصری، نور، رنگ‌های سرد، دکور و طراحی صحنه در سریال «کلاغ» از جمله نقاط قوت آن به شمار می‌روند.

این موضوع، علاوه بر آنکه نشان‌دهنده روند روبه رشد، تقویت و برجسته شدن طراحی صحنه در سریال‌های شبکه نمایش خانگی است، اتفاق مهمی نیز محسوب می‌شود. برای مثال، از «امداد خمار» که به نظر من طراحی صحنه‌اش درخشان‌ترین ویژگی آن است، تا بسیاری از سریال‌های دیگر که واقعا برای طراحی صحنه وقت گذاشته‌اند و در این زمینه نیز موفق بوده‌اند.

در «کلاغ» نیز با طراحی صحنه خوبی روبه‌رو هستیم و علاوه بر آن، فضا سازی موفق‌تر را شاهدیم. بازسازی یک دوره تاریخی را می‌بینیم که با دقت و وسواس انجام شده است. مهدویان می‌داند که مخاطبانش بسیار حساس هستند و به اصطلاح به‌راحتی «سوئی» می‌گیرند و به دنبال کوچک‌ترین جزئیات می‌گردند؛ برای مثال، اینکه خودرویی مانند پراید در سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۴ در تصویر دیده شود، در حالی که اساساً وجود نداشته است. اما او این جزئیات را با دقت بازسازی کرده است؛ از خودروها و فضاها گرفته تا لباس‌ها و همچنین نور و رنگ که پیش‌تر به آن اشاره کردم. به نظر من همه این موارد با دقت، صرف زمان و هزینه انجام شده و سریال در این زمینه موفق عمل کرده است.

اما مسئله اینجاست که آیا طراحی صحنه در خدمت روایت بوده است یا خیر. به نظر من، این طراحی صحنه بیش از آنکه در خدمت روایت باشد، در جهت جذاب‌تر کردن تصویر و ایجاد جذابیت بصری برای مخاطب عمل کرده است. اگرچه این موضوع از منظر زیبایی‌شناسی به اثر مربوط می‌شود، اما در زمینه روایتگری.

سریال «کلاغ» در بازتابی فضای سیاسی دوران پهلوی چه رویکردی را در پیش گرفته است و این نگاه را در مقایسه با آثار دیگری مانند «تاسیان» چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بحث تم سیاسی و نگاه ضد پهلوی و سلطنت‌طلبی در «کلاغ»...! به نظر من می‌رسد، همان‌طور که در برخی یادداشت‌ها و توییت‌هایم هم نوشته بودم، این سریال به نوعی شبیه توبه‌نامه فیلمو نسبت به سریال «تاسیان» است.

به نظر، هرچقدر در «تاسیان» تلاش شده بود تصویری سفید و آرمانی از دوران پهلوی ارائه شود و آن فضا گل‌وبلبل و جذاب به نظر برسد، «کلاغ» از همان ابتدا تصویری کاملاً سیاه ارائه می‌دهد. البته ما تاریخ‌خوانده‌ایم و روایت‌های تاریخی را دیده‌ایم، اما خودمان در آن دوره زندگی نکرده‌ایم. به نظر من، واقعیت نه به آن اندازه سیاه بوده که در «کلاغ» می‌بینیم و نه به آن اندازه سفید که در «تاسیان» به تصویر کشیده شده است.

